



اولین کارت اسارتی که صلیب سرخ در جنگ تحمیلی هشت ساله ثبت کرد
 مربوط به براتعلی عباس زاده، رزمنده محله فرهنگیان است

روایت‌های اسیر شماره یک

۵۰۴



عکس: شیرین قائمی/شهرآرا

فاصله رویاهای محمدرضا فرمندتبار با واقعیت زیاد بود، اما او توانست در یک سال گذشته در ۳ مجموعه تلویزیونی بازی کند

پسر محله آب و برق، مورد اعتماد کارگردان‌های سرشناس

۶



۲

خرابی آسانسور پل عابریپاده وکیل آباد ۱۶ سالمندان را تا زیرگذر مترو می‌کشاند
 کلافگی تا رسیدن به مقصد

۷

یک خاطره دلپذیر، یادگار زندگی مشترک مرضیه عظیمی و همسر شهیدش است
 خوابی که با ازدواج تعبیر شد



خرابی آسانسور پل عابر پیاده در وکیل آباد ۱۶
سالمندان را تا زیرگذر مترو می کشاند

کلافگی تا رسیدن به مقصد

رضاریاحی پل عابر پیاده، نبش وکیل آباد ۱۶ (خیابان سامانیه) هر روز ده ها نفر را بین خانه و محل کار یا مکان خرید و تحصیل جابه جا می کند؛ از دانش آموزانی که به مدارس اطراف می روند تا مراجعان فروشگاه های زنجیره ای و چندین ساختمان پزشکان و آزمایشگاه و... همه از این پل عبور می کنند.

به گفته اهالی بابت وجود مراکز درمانی متعدد در این محدوده، افراد سن و سال دار و توانیابان زیادی از آسانسور این پل هوایی استفاده می کنند. آسانسوری که خرابی های مکرر آن، عبور ساده از بولوار وکیل آباد را به مشکلی جدی و طاقت فرسا برای ساکنان و مراجعان آن محدوده تبدیل کرده است.

هم قدم

۹

مسیر طولانی، پیش پای افراد مسن

یکی از مراجعان مرکز درمانی نبش وکیل آباد ۱۶ از سمت بولوار هنرستان نفس نفس زنان در حال پیاده روی است. خانه اش در سمت مقابل بولوار است و بایل هوایی تنها صدمتر فاصله دارد. خرابی آسانسور پل عابر پیاده، عبور مستقیم از بولوار را برایش ناممکن کرده است و او را وادار می کند راهی طولانی تر و دشوارتر را انتخاب کند، مسیری که به ایستگاه مترو بولوار هنرستان ختم می شود. بیش از یک کیلومتر فاصله اضافه، آن هم برای فردی که با ۷۸ سال سن، نه توان این مقدار پیاده روی را دارد و نه حوصله و وقتش را.

وقتی با حمید رحمتی درباره خرابی آسانسور این پل هوایی صحبت می کنیم، با ناراحتی می گوید: عملاراهی جز این ندارم. مجبورم خودم را تا ایستگاه مترو بولوار هنرستان برسانم و از زیرگذر رد شوم و به آن طرف وکیل آباد بروم، تازه اگر شانس بیاورم و آسانسور زیرگذر بولوار هنرستان خراب نباشد!

رحمتی ادامه می دهد: این یک کیلومتر پیاده روی شاید برای خیلی ها مسیری طولانی نباشد، اما برای من که زانوهایم راسه سال پیش عمل کرده ام، یعنی درد و خستگی و ازدست دادن انرژی و نفس نفس زدن در این گرمای تابستان.

پله نوردی اهالی!

خرابی آسانسور پل عابر پیاده در وکیل آباد ۱۶ فقط برای افراد سن و سال دار دردسرساز نشده است. به خاطر وجود مدارس در دو سمت بولوار وکیل آباد، از الان برای خانواده ها دغدغه رفت و آمد

فرزندانشان ایجاد شده است. علاوه بر این چندین فروشگاه زنجیره ای در اطراف خیابان سامانیه قرار دارد که مایحتاج خانواده های این اهالی را تأمین می کند و خیلی ها برای خرید از سمت مقابل بولوار وکیل آباد به این فروشگاه ها می آیند.

کریم قرایی یکی از آن هاست. او چندین پلاستیک خرید را کشان کشان با خودش حمل می کند تا به خانه اش در خیابان سیدمرتضی برسد. کریم آقا به ما می گوید: برای من که ۷۵ سال دارم، بالا و پایین رفتن از پله های پل عابر پیاده خیلی سخت است. این آسانسور هم روز در میان خراب است و کسانی را که پاهایم سن گذاشته اند، حسابی کلافه کرده است. من این هفته با مرکز ۱۳۷ تماس گرفتم و این مشکل را بیان کردم. قول همکاری داده اند. امیدوارم این آسانسور درست شود.

مرمت آسانسور پل، به زودی

موضوع خرابی آسانسور پل عابر پیاده در وکیل آباد ۱۶ یکی از موضوعاتی بود که اهالی در نشست شهرویدار منطقه ۹ در سامانه ۱۳۷ مطرح کردند. حجت فرقانی در این باره به شهرآرامحله می گوید: پیمانکار مرمت و نگهداری این پل به تازگی با شهرداری منطقه قرارداد بسته است و قرار شده ظرف مدت سه ماه تمام آسانسورهای پل های عابر پیاده در طول بولوار وکیل آباد را به روزرسانی و راه اندازی کند.

او با اشاره به اینکه پروفیل پل های عابر پیاده و کابین آسانسور در جریان اغتشاشات دی ماه سال گذشته خسارت زیادی متحمل شده است، بیان می کند: این بار برای آسانسورها حفاظی تعبیه شده که سرقت و آسیب رساندن به آن ها به راحتی امکان پذیر نیست.



شهردار منطقه ۹ از روند پیشرفت پروژه مهم باغ وکیل آباد خبر داد

خزانه داری آب در قلب باغ وکیل آباد

ریاحی عملیات اجرایی پروژه مهم مخزن ذخیره سازی آب باغ وکیل آباد با ظرفیت ۴۵ هزار مترمکعب، با پیشرفت فیزیکی ۳۰ درصدی در دست اجراست. شهردار منطقه ۹ با اعلام این خبر بیان کرد: این پروژه با اعتبار تخصیص یافته ۱۵۰ میلیارد ریال، از اول خرداد امسال آغاز شده و طبق برنامه ریزی انجام شده، تا ۳۱ شهریور ۱۴۰۶ به پایان می رسد.

حجت فرقانی هدف از اجرای این طرح را تأمین پایدار آب مورد نیاز فضای سبز بیان کرد و گفت: بر اساس این طرح، آب مورد نیاز فضای سبز باغ وکیل آباد در فصول پاییز و زمستان که میزان نیاز آبی کمتر است، از قنات باغ وکیل آباد در مخزن ذخیره می شود و در فصل گرم سال برای آبیاری مورد استفاده قرار می گیرد. به گفته شهردار منطقه ۹ ظرفیت بالای این مخزن از شاخصه های این پروژه عمرانی است، به طوری که میزان آبی که در آن ذخیره می شود، معادل ۱۳۰۰ تانکر ۳۰ هزار لیتری است. ظرفیتی که دغدغه تأمین آب فضای سبز باغ وکیل آباد را برای سال های آینده برطرف می کند.

فرقانی در پایان با تأکید بر اهمیت مدیریت هوشمندانه منابع آبی در شرایط اقلیمی کنونی، بیان کرد: اجرای این پروژه گام مؤثری در مسیر پایدارسازی فضای سبز و حفظ این میراث ارزشمند شهر مشهد است.

راه هموار پیش پای عابران معابر سرافرازان

عملیات خاک ریزی، مرمت و لکه گیری نشست های پیاده راه در معابر سرافرازان ۳ و ۸۰۶ انجام شد. تأمین ایمنی و سهولت تردد شهروندان به ویژه در معابر پرتردد، از اولویت های اساسی مدیریت شهری است. در همین راستا به دلیل خطرساز بودن برخی نشست های ایجاد شده، عملیات اصلاح و مرمت این نقاط در دستور کار فوری قرار گرفت.

شهر خبر

۹

ایمنی بیشتر برای دانش آموزان

در راستای استقبال از بازگشایی مدارس و تأمین ایمنی دانش آموزان، طرح ایمن سازی معابر منتهی به مدارس منطقه ۹ اجرا شد. در این طرح که با هدف کاهش تصادفات و ایجاد فضایی امن برای تردد دانش آموزان در آستانه سال تحصیلی جدید انجام شد، ۲۸۵ دستگاه رفلکتور در معابر منتهی به مدارس منطقه ۹ نصب شد.

کاشت درختان مقاوم به کم آبی در روزهای خنک

با آغاز خنک شدن هوا از ابتدای شهریورماه، موج گسترده کاشت درختان مقاوم به کم آبی نظیر «زیتون تلخ»، «توت پیوندی»، «زبان گنجشک» و «ااقیا» در معابر و بوستان های سطح منطقه ۹ آغاز شد. در این راستا، تاکنون بیش از ۳ هزار و ۵۰۰ نهال از گونه های مقاوم کاشته شده و این تعداد تا پایان شهریور به هزار اصله درخت می رسد.

شما می توانید اخبار کوچه و محله تان را در پیام رسان ایتا به شماره ۰۸۵۹۶۴۰۸۵ ارسال کنید.

۱۰



همراه با دانش آموزان نیازمند در مسیر تحصیل

خبران محله خاتم الانبیا (ع) با هدف حمایت از دانش آموزان نیازمند، سالانه چهارصد بسته تحصیلی را میان دانش آموزان این منطقه توزیع می کنند. این بسته ها با توجه به مقطع تحصیلی، به صورت اختصاصی تهیه شده اند؛ به طوری که دانش آموزان مقاطع ابتدایی، متوسطه و هنرستان، کوله پشتی ها و لوازم تحریر متناسب با نیاز خود را دریافت می کنند.

این فرایند با هماهنگی مدیران مدارس و شناسایی دانش آموزان با تمکن مالی کمتر، با دقت بالا انجام می شود تا بسته ها به دست نیازمندترین افراد برسد. از جمله مدارس بهره مند از این حمایت ها می توان به دبستان و دبیرستان دارالعلم، هنرستان حسن زاده اصفهانی، دبستان دارالفنون و دبیرستان شهید سنجرائی اشاره کرد.



لبخند مادرانه در «قرار سبز» محله رازی

رضاریاحی اردوی تفریحی و اجتماعی «قرار سبز» مادرانه، با حضور چهل مادر و دختر محله رازی در بوستان شهربانوی باغ وکیل آباد برگزار شد. این برنامه با هدف تقویت پیوند عاطفی میان مادر و فرزند، افزایش نشاط اجتماعی و خلق خاطرات ماندگار برای اهالی محله برنامه ریزی شده بود.

در جریان این رویداد، مسابقه «بانوی طلایی» با اهدای جوایز ویژه برگزار شد که هیجان و شادی مضاعفی به جمع دوستانه اهالی بخشید. شرکت کنندگان در فضایی صمیمی، ساعاتی را به تفریح و تعاملات اجتماعی گذراندند. برگزاری این اردوهای تفریحی که با کمک مسجد حضرت ابوالفضل (ع) برگزار می شود، به بهبود سلامت روان و آشنایی و انسجام میان همسایه های محله کمک می کند.



دوره می دخترانه بنات الحسین (ع)

دختران هفت تا پانزده ساله محله ایثارگران در قالب هیئت دخترانه «بنات الحسین (ع)»، شب های جمعه هر هفته در مسجد حضرت ولی عصر (عج) دوره می جمع می شوند. آن ها در این دوره می صمیمی که گاهی تا صبح روز بعد ادامه دارد، قدری آموزش می بینند، بازی می کنند، سرود می خوانند، تمرین تئاتر دارند و گاهی هم آشپزی می کنند. به گفته والدین، دختران این منطقه امکانات خاصی برای تفریح ندارند و این دوره می برایشان غنیمت است. آن ها در دوره می جمع می شوند و در قالب برنامه های مختلف باهم معاشرت می کنند. همین دوره می سبب می شود که پیوند همسایگی بین بچه ها محکم تر شود و با چند ساعتی دور بودن از خانواده، مستقل بودن را هم تجربه کنند.



سه شنبه های پرمهر بانوان مجتمع ولایت

سه شنبه های مجتمع ولایت در محله فرهنگیان، رنگ و بوی متفاوتی دارد؛ بانوان فعال فرهنگی و اجتماعی محله، هر هفته با برپایی بازارچه ای در خانه یکی از همسایه ها، فضایی گرم و زنانه برای عرضه محصولاتشان ایجاد کرده اند. بخشی از حال و هوای این دوره می به محصولات سنتی اختصاص دارد؛ از کشک و آب غوره تا لبنیات محلی که مستقیم از روستا می آید. نکته متمایز این رویداد، رویکرد حمایتی آن است؛ بخشی از درآمد حاصل از فروش، صرف کمک به زنان سرپرست خانوار و بانوان کارآفرینی می شود که ویتیرینی برای عرضه محصولاتشان ندارند.

آسفالت نوبی برای معابر کم برخوردار

معابر فرعی محلات کم برخوردار منطقه ۱۰ آسفالت می شوند. این اقدام در قالب پروژه های زود بازده به درخواست شهروندان محلات خاتم الانبیا (ع) و امام هادی (ع) و رسالت، به منظور تسهیل در تردد عبور و مرور و وسائط نقلیه، افزایش سطح ایمنی شهروندان و بهبود سیمای شهری در حال اجراست. در این بخش از پروژه، معابر نهضت، یوسفیه، زمان، گلریز، انقلاب، شهید حمامی و فرعی های آن روکش آسفالت می شوند. برای اجرای این پروژه که در مساحتی بیش از ۱۵ هزار مترمربع اجرا می شود، بیش از ۱۸ هزار تن آسفالت، به کار رفته است. به گفته شهرداری منطقه ۱۰، نهضت آسفالت مناطق کم برخوردار ادامه دارد و شهروندان می توانند درخواست های خود را درباره روکش و مرمت آسفالت به سامانه تلفنی ۱۳۷ پل ارتباطی بین مردم و مدیریت شهری اطلاع دهند.

شهر خبر

۱۰

ریاحی اشهردار منطقه ۱۰ از آغاز پویش «لبخند مهر» در این منطقه به منظور افزایش شور و نشاط دانش آموزان، ارتقای سطح خدمات، فضاسازی و آماده سازی هر چه بهتر مسیرهای منتهی به مراکز آموزشی و مدارس خبر داد.

وحید برجسته نژاد در ادامه گفت: پویش «لبخند مهر» با اقداماتی نظیر رنگ آمیزی، لکه گیری و بهسازی آسفالت، نقاشی دیواری، کاشت و تعویض گل های محوطه مدارس و بیرون آن تا قبل از آغاز سال تحصیلی جدید اجرایی می شود.

او با اشاره به اینکه این پویش از ۱۵ شهریور تا ۱۵ مهر امسال ادامه دارد، بیان کرد: نظافت و زیباسازی، رنگ آمیزی جداول، خط کشی های ترافیکی و رسیدگی به فضای سبز، برخی از اقداماتی است که در این مدت انجام می شود. شهردار منطقه ۱۰ شست و شوی مدارس و معابر منتهی به آن را از دیگر کارهای شهرداری منطقه ۱۰ در این ایام خواند و افزود: پاک سازی اراضی رها، شست و شو و گندزدایی، بهسازی و زیباسازی مخازن گالوانیزه، کاشت درخت، کاشت گونه های گیاهی و رفع نازیبایی های معابر منتهی به مدارس انجام می شود.



شهرداری منطقه ۱۰ برای سال تحصیلی جدید اقدامات متنوعی را انجام می دهد

استقبال از مدارس با «لبخند مهر»

سوت پایان مسابقات فوتسال محلات

مسابقات فوتسال هفدهمین المپیاد ورزشی محلات آقایان با حضور ۱۴۲ تیم در مجموعه ورزشی کارگران و میثاق به صورت دوره ای و حذفی برگزار شد و در پایان تیم های برتر معرفی شدند. در پایان این رقابت ها و درده سنی نونهالان، تیم های ستارگان دوست آباد، مسجد سید الشهدا (ع) و استقلال هاشمی نژاد به ترتیب مقام اول تا سوم راکسب کردند. در درده سنی نوجوانان نیز پس از پایان مسابقات، تیم آرمان عدالت (ب) به مقام قهرمانی رسید و تیم های پیام نوین (الف) و آرا رات (ب) به ترتیب در مکان های دوم و سوم جای گرفتند. در درده سنی جوانان هم سی بازی برگزار شد و تیم های ستارگان متحد (الف)، علم و ورزش (ب) و ماکان سپهر (الف) به ترتیب اول تا سوم شدند.

اولین کارت اسارتی که صلیب سرخ در جنگ تحمیلی هشت ساله ثبت کرد
مربوط به براتعلی عباس زاده، رزمنده محله فرهنگیان است

روایت های اسیر شماره یک

فهیمة شهری ادر حال خدمت سربازی بود که به خاطر درگیری های مرزی به کرمانشاه فرستاده شد. آنجا در درگیری با کوموله هادر سومین روز از آغاز دوران دفاع مقدس (۲ مهر سال ۱۳۵۹) اسیر شد و آن ها او و دیگر اسرا را به عراقی ها تحویل دادند. وقتی صلیب سرخ شروع به ثبت اسامی اسرا کرد، براتعلی عباس زاده شد اسیر شماره یک! اولین کارت اسارت به نامش زده شد. این شهروند محله فرهنگیان بعد از ۱۰ سال اسارت جزو اولین آزاده ها به میهن بازگشت. او اوج دوران جوانی یعنی از نوزده تا بیست و نه سالگی را در اسارت گذرانده، اما مثل بسیاری از اسرای دیگر از این دوران به عنوان فرصتی برای رشد استفاده کرده است.

وقتی عباس زاده اسیر شد، تحصیلاتش سیکل بود، اما در اسارت زبان انگلیسی را آموخت، طوری که بعد از آزادی در همین رشته در دانشگاه فردوسی ادامه تحصیل داد. این آزاده، اخبارگو و مجری اردوگاه بود. اخباری که اسرا پنهانی از طریق رادیو گوش می کردند و می نوشتند، می دادند عباس زاده و او با تمام خطراتی که وجود داشت، آن ها را برای اسرامی خواند.



درست کردن شوربا به یاد دوران اسارت

بعد از این، آن ها به موصل اعزام می شوند؛ جایی که لااقل سرویس بهداشتی داشت و از این جهت اسرا نفس راحتی کشیدند. اما شکنجه ها و دیگر مشکلات کمتر که نشد هیچ، بیشتر هم شد. او می گوید: در آسایشگاه (البته آسایشگاه که چه عرض کنم، فقط اسمش آسایشگاه بود.) کارها را بین خودمان تقسیم کرده بودیم. عده ای کارهای نظافت را انجام می دادند. عده ای مسئول غذا بودند... اما همه باهم مثل برادر بودیم.

عباس زاده از شوربا هایی که آنجا می خوردند یاد می کند و می گوید: صبح ها برای صبحانه به ماشوری می دادند. خیلی آبکی بود. چنددانه حبوبات داشت، باقی اش آب. لبخندی بر صورت او نقش می بندد و ادامه می دهد: الان هم به یاد آن زمان گاهی که باز آاده هادر خانه یکی مان دور هم جمع می شویم شوربا درست می کنند. البته نه آن طور آبکی.

اسیر شماره یک تعریف می کند: اوایل که آشپزخانه دست عراقی ها بود خیلی کثیف و داغان بود. بعد از مدتی گفتیم بگذارید کارهای آشپزخانه و پخت و پز را خودمان انجام می دهیم. این طوری دیگر لااقل حواسمان به بهداشت بود. بابیل، غدارا ظرف می کردیم اما همان بیل را تمیز نگه می داشتیم.

عباس زاده که می خواهد نکته ای را گوشزد کند، می گوید: اینکه می گویم با بیل غدارا ظرف می کردیم فکر نکنید فراوانی بود! نفری ۷ تا ۱۰ قاشق غذا به هر کسی می رسید. روزی دو تا سهمیه نان داشتیم. شبیه نان های ساندویچی بود. اما گاهی خیلی خشک بود و گاهی آن قدر خمیر که اول آن را در آفتاب خشک می کردیم و بعد می خوردیم.

آن هادر آسایشگاه شام نداشتند. از همین غذای اندک روز برای شام شبشان نگه می داشتند و گاهی هم از حق خودشان می گذشتند و غذایشان را به اسیری می دادند که حالش خوب نبود و شرایط جسمی مناسبی نداشت.

سوادآموزی روی مقوای پودر لباس شویی

به گفته او اسرا نمی خواستند و قششان به بطالت بگذرد. برای همین به صورت پنهانی دوره های آموزشی برای یکدیگر برگزار می کردند. او تعریف می کند: با آموزش قرآن کریم شروع کردیم. آن های که یاد داشتند، به دیگران آموزش می دادند. خود من آنجا قرآن را یاد گرفتم. حتی به کسانی که سواد خواندن و نوشتن نداشتند، آموزش می دادند و چند نفری با سواد شدند، طوری که برای خانواده شان نامه می نوشتند.

کلاس های عربی و زبان انگلیسی از دیگر کلاس هایی بوده که اسرا برای یکدیگر گذاشته بودند.

او تعریف می کند: حمید فرجی، زبان انگلیسی اش خوب بود و کلاس زبان

۴۰ روز طاقت فرسا در کرکوک

براتعلی عباس زاده اصل التادگرزی است؛ از روستای گپی در پینجاه کیلومتری این شهرستان. دوران کودکی و نوجوانی را در همین روستا گذرانده است. ۱۸ فروردین سال ۱۳۵۹ برای خدمت سربازی به مرکز آموزشی ۴ بیرجند اعزام شد. دو ماهی را آنجا بود، بعد هم در قرعه کشی اسمش برای اعزام به کرمانشاه درآمد؛ جایی که اسیر شد و باعث شده ۱۰ سال از جوانی اش را در آسایشگاه های عراق بگذراند. نه پشیمان است و نه نالان از قضا و قدر. برعکس، تمایلی به ابراز سختی هایی که دیده ندارد و می گوید: بعضی چیزها را نباید گفت؛ اجرش کم می شود. همین دیدگاهش هم باعث می شود که در بیان خاطرات، دنبال کلی گویی نباشد.

شاید یکی از شاخص ترین ویژگی های براتعلی عباس زاده این باشد که عنوان «اسیر شماره یک» را دارد. جزو اولین اسیر هادر جنگ تحمیلی هشت ساله بوده و ۱۰ سال بعد با اولین آزاده ها به کشور برگشته است.

او تعریف می کند: وقتی سرباز بودیم، در کرمانشاه درگیری های مرزی زیادی وجود داشت. طی ما موریتی ما را برای کمک به یک گروهان دیگر به پاسگاه گردنه نوبه سرپل ذهاب فرستادند. فقط در حد دفاع شخصی سلاح داشتیم، اما کوموله هایی که به ما حمله کردند با تانک و نفربر عراقی ها آمده بودند و این باعث شد همان جادر دوم مهر سال ۱۳۵۹ یعنی در سومین روز از شروع رسمی جنگ تحمیلی هشت ساله اسیر شوم.

در این درگیری نیروهای دیگری هم اسیر شده بودند و کوموله ها همه را به عراقی ها تحویل دادند. وقتی نیروهای صلیب سرخ برای ثبت نام اسرا به عراق آمدند، کارت اسیر شماره یک به نام براتعلی عباس زاده ثبت می شود.

او تعریف می کند: چهل روز ما در کرکوک نگه داشتند. حدود ۴۸ نفر در یک اتاق سه در چهار بودیم. صبح یک بار برای سرویس بهداشتی در را باز می کردند، شب هم یک بار. دو تا بیت حلب خالی روغن نباتی داخل اتاق گذاشته بودند؛ در یکی از آن ها آب ریخته بودند و از دیگری برای سرویس بهداشتی استفاده می کردیم.

عباس زاده ادامه می دهد: با اینکه مهرا ماه بود، گاهی فضای اتاق چنان گرم و راه عبور هوا سخت می شد که اسرا صورتشان را زیر شکاف در می بردند تا آنجا بتوانند نفس بکشند.

گذاشت. خود هم در این کلاس های رفتن. آن قدر پیش رفته که کمک یارش شده بود و بعضی شاگردانش را من آموزش می دادم.

عباس زاده که زبان را در اسارت آغاز کرده، بعد از آزادی، این رشته را در دانشگاه ادامه داده و مدرک کارشناسی زبان انگلیسی دارد.

این آموزش ها به راحتی نبوده است. او تعریف می کند: به خصوص اوایل به کاغذ و خودکار دسترسی نداشتیم. جعبه های خالی پودر لباس شویی را خیس و ورق ورق می کردیم و بعد از خشک شدن از آن برای کاغذ استفاده می کردیم. خودکار هم در دسترس آن ها نبوده است. وقتی از طرف صلیب سرخ می آمدند، خودکار به اسرامی دادند تا برای خانواده های شان نامه بنویسند. اما بعد خودکارها را تحویل می گرفتند. در این بین گاهی اسرامفزی خودکار را برمی داشتند و پنهان می کردند تا بتوانند باهمان درس بخوانند.

کمیتة خبری دوران اسارت

اسیر شماره یک، در دوران اسارت، مجری و اخبارگوی آسایشگاه بوده است. اگر عراقی ها متوجه این موضوع می شدند به قول معروف پدرش را در می آوردند اما او تمام عواقبش را به جان خرید و بود و ساعت و مکان مشخصی را اعلام می کرد تا اسرا به صورت پنهانی آنجا جمع شوند و اخبار را بشنوند. این اخبار را آن ها از طریق رادیو دریافت می کردند. اما دسترسی به رادیو هم به این راحتی نبود.

او تعریف می کند: بلندگوهای آسایشگاه ها اخباری را اعلام می کرد که همیشه مضمون شکست داشت و طوری وانمود می کرد که عراقی ها پیشروی کرده اند و دارند ایرانی ها را شکست می دهند. این باعث می شد روحیه بعضی اسرا خراب شود.

به گفته او یک بار که ماشین آذوقه برای آشپزخانه مواد اولیه آورده بوده، اسرا رادیوی شخصی را نده آن را برمی دارند. البته ساعتی بعد، راننده این موضوع را متوجه می شود و به مسئولان اردوگاه می گوید و آن ها هم اسرا را به شدت تهدید می کنند که اگر رادیو را تحویل ندهند همگی شکنجه می شوند. در این فاصله چند نفر از اسرا رادیو را باز و قطعات داخل آن را برمی دارند و به جایش قطعات به درد نخور می گذارند و مجدداً رادیو را می بندند و تحویل می دهند، اما باهمان قطعاتی که برداشته بودند می توانستند امواج رادیو را بگیرند.

عباس زاده تعریف می کند: تجربه نشان داده بود هر چه لای بالش و پتو و داخل آسایشگاه پنهان می کردیم لومی رفت و عراقی ها موقع تفتیش، آن ها را پیدا می کردند؛ برای همین رادیو را در بیرون آسایشگاه پنهان می کردیم. شب که همه خواب بودند یک نفر به طور پنهانی وزیر پتو اخبار رادیو را گوش می کرد. یکی دو نفر تند نویس هم بودند که سریع اخبار را یادداشت می کردند. اخبار یادداشت شده را به عباس زاده می دادند و او آن ها را برای دیگران می خواند. او می گوید: از وقتی رادیو داشتیم اخبار پیشروی رزمندگان خودمان را می فهمیدیم و این خیلی خوشحال کننده بود.

بدترین و بهترین خبر اردوگاه

به گفته خودش یکی از خوشحال‌کننده‌ترین اخباری که خوانده، خبر آزادسازی خرمشهر بوده که بعد از خواندن آن، اسرا خوشحالی می‌کردند، به یکدیگر تبریک می‌گفتند و خدا را شکر می‌کردند.

او ناراحت‌کننده‌ترین خبر را خبر رحلت امام خمینی (ره) بیان می‌کند و می‌گوید: هیچ شکنجه و سختی‌ای ما را این قدر ناراحت نکرده بود. از آن طرف عراقی‌ها این قدر از این موضوع خوشحال بودند که خودشان خبرش را از بلندگوهای آسایشگاه پخش کردند و از این طریق مطلع شدیم.

بعد از شنیدن این خبر، اسرا تا مدت‌ها پیکر بودند و حتی با وجود ممنوع بودن عزاداری، سوگواری‌هایی برای امام‌راحل (ره) انجام دادند.

عباس زاده خاطرات تلخی از شکنجه‌ها دارد؛ از روزهایی که باید از تونل عراقی هارد می‌شدند و آن‌ها با چوب، باتوم، کابل، میلگرد و... بر سر و روی اسرا می‌زدند طوری که حتی یک نفر جان سالم به در نمی‌برد. خودش هم در همین مسیر بینی‌اش آسیب دیده و چشمش پاره شده و خون‌ریزی داشته طوری که چند روزی بینایی نداشته است. خاطره دیگری از زمانی است که عراقی‌ها از اسرا خواسته بودند بلوکه‌های سیمانی درست کنند، اما آن‌ها به خاطر اینکه این بلوکه‌ها مانعی برای رزمندگان هایمان نباشد، زیر بار ساختنش نرفتند و با این سربیزی، آزار و شکنجه‌های عراقی‌ها علیه‌شان چند برابر شده بود.

گمان نمی‌کردیم آزاد شویم

عباس زاده کارت اسارتش را از جیبش درمی‌آورد و نشان می‌دهد: ۳ هزار و ۶۱۵ روز اسارت. او می‌گوید: خودمان را برای روزهای سخت‌تر آماده کرده بودیم. گمان نمی‌کردیم روزی از دست بعضی‌ها راحت شویم، اما انگار معجزه‌ای رقم خورده بود و رزمندگان ما پیروز شده بودند. او تعریف می‌کند: ابتدا که گفتند می‌خواهند اسرا را آزاد کنند باور نمی‌کردیم و با خودمان می‌گفتیم حتماً باز عراقی‌ها توطئه‌ای دارند.

اسم عباس زاده این بار هم جزو اولین گروه‌های اعزامی بوده و مرداد سال ۱۳۶۹ با اولین اتوبوس‌ها به مرز فرستاده می‌شود.

او می‌گوید: از بغداد ما را به مرز خسروی آوردند. آنجا که ماشین‌های ایران را با عکس امام و پرچم کشورمان دیدیم دیگر باورمان شد که آزاد شده‌ایم. بعد به سرپل ذهاب رسیدیم؛ جایی که در آن اسیر شده بودیم. بعد هم به تهران و از آنجا به مشهد آمدیم.

پای اعتقاد اتمان ایستاده‌ایم

براتعلی عباس زاده یک سال بعد از آزادی از اسارت به استخدام هلال احمر مشهد درمی‌آید و سی سال برای این نهاد خدمت می‌کند. البته او در مجتمع پرورشی کودکان شهید هاشمی نژاد (شیرخوارگاه) که آن سال‌ها زیر نظر هلال احمر اداره می‌شد، فعالیت می‌کرد. حاج براتعلی همان سال ازدواج می‌کند و حالا سه فرزند دارد. خانواده عباس زاده همچنان پای آرمان‌های انقلاب ایستاده‌اند، به طوری که این شب‌ها در خیابان حضور دارند و پرچم می‌گردانند.

او می‌گوید: ما از اعتقادمان کوتاه نمی‌آییم و هنوز همان دیدگاه‌ها و باورهای زمان جنگ تحمیلی هشت ساله را داریم. هرچند مشکلاتی در کشور وجود دارد، اما دلیل نمی‌شود اعتقاد و انقلابمان را رها کنیم.

به نظر او اکنون که میدان نبرد دست نیروهای مسلح است، مردم باید خیابان را در دست بگیرند و پشتیبان ولایت فقیه باشند.

این آزاده سال‌های جنگ می‌گوید: اکنون که مادرگیر جنگ هستیم اگر ذره‌ای کوتاهی کنیم ممکن است دشمن بر ما مسلط شود، پس گوش به فرمان رهبرمان آقا سید مجتبی می‌مانیم و تا زمانی که ایشان نگوید، خیابان را رها نمی‌کنیم.



فاصله رؤیاهای محمدرضا فرهمندتبار با واقعیت زیاد بود، اما او توانست در یک سال گذشته در ۳ مجموعه تلویزیونی بازی کند

سرمحله آب و برق، مورد اعتماد کارگردان‌های سرشناس



ایشان به من گفتند: این فیلم، سریال تلویزیونی است و من نمی‌توانم به هر بازیگری که صرفاً علاقه مند است اعتماد کنم. اینجا هیچ جایی برای آزمون و خطا وجود ندارد و بازیگر باید از تجربه کافی برخوردار باشد.

او ادامه می‌دهد: با اینکه دلایل آقای سهیلی زاده برای نپذیرفتن من موجه به نظر می‌رسید، اما از ایشان درخواست کردم که یک بار به من اعتماد کنند و قول دادم که تمام تلاش خود را برای کسب موفقیت به کار بیندم. خیلی‌ها برای این نقش تست داده بودند اما سرانجام من انتخاب شدم و سال گذشته یک قرارداد هفت میلیون تومانی با من بستند. این شد اولین درآمد من از دنیای بازیگری. هیچ وقت یاد نمی‌روم. روز فیلم برداری آقای سهیلی زاده به من گفت: سعی کن اینجا و این فیلم سکوی پیشرفت تو باشد، چون واقعا استعداد داری.

● حس همکاری با مهران مدیری

بازی جذاب و دل‌نشین محمدرضا با آن لهجه مشهدی در سریال «روزی روزگاری آبادی» باعث می‌شود تا او با هم برای بازی در سریال‌های تلویزیونی دعوت به همکاری شود. بعد از مدتی افتخار همکاری با مهران مدیری نصیبم شد. حس فوتبالیستی را داشتم که سال‌ها پوستر کریستیانو رونالدو را به دیوار اتاقم چسبانده و حالا با او در یک تیم هم بازی است.

محمدرضا فرهمندتبار هر چند کوتاه در سریال «۶ ماهه» به کارگردانی مهران مدیری ایفای نقش کرد و پس از آن در سریال «سبزواران» که نویسنده‌ی و کارگردانی آن را برادران هاشمی برعهده داشتند حضور پیدا کرد که البته این سریال هنوز پخش نشده است. او امیدوار است روزی در سینمای ایران به عنوان یک ستاره مطرح شود. او حالا در تئاتر طرفدار «شیزوفرنی» در کنار هنرمندانی مانند امیر غفارمنش و امیر کریم‌زاده ایفای نقش می‌کند.

ریاحی! پیش رویش که نشسته‌ای انگار در میانه نردبانی ایستاده‌است. اما از شرایط پایین و سخت حرفی نمی‌زند و نگاهش به بالا است. اعتقاد دارد اینجا جایی که قرار گرفته باید تعادلش را حفظ کند و بعد قدم در مسیر بالاتر بگذارد. او از پله‌های سستی عبور کرده و پایین نیفتاده است. از کودکی روی پای خودش ایستاده و برای اینکه به آرزویش که حضور در صحنه تئاتر است، برسد، سختی‌های زیادی را تجربه کرده است و همچنان رویه بالا حرکت می‌کند.

محمدرضا فرهمندتبار که ساکن محله آب و برق است، حالایی از هنرمندان تئاتر و سریال‌های تلویزیونی است که کارگردان‌های بزرگی مثل مهران مدیری و حسین سهیلی زاده به او اعتماد کرده‌اند و در سریال‌هایی مانند «روزی روزگاری آبادی»، «۶ ماهه» و «سبزواران» به او فرصت بازی داده‌اند. هر چند این سکانس ها کوتاه و در حد چند دقیقه است، اما او را به آینده امیدوار می‌کند.



● تقلید صدای پسر شجاع خوراکم بود

علاقه محمدرضا فرهمندتبار به هنر تئاتر و بازیگری به دوران کودکی او برمی‌گردد. محمدرضا از کودکی به هنرپیشگی علاقه داشت. اما برای خانواده‌اش درس خواندن همیشه اولویت داشته است. برای همین ورودش به دنیای هنر تاروهای دانشجویی و تحصیل در رشته کامپیوتر به تأخیر افتاد. تا آن روز هنر او به ایستادن جلوی آیین و بازی کردن نقش چهره‌های کارتونی محدود می‌شد. در آوردن صدای شخصیت‌های کارتونی مثل پسر شجاع، جیمبو، ای کیوسان و بارباپا خوراکم بود. جلوی آینه می‌ایستادم و ادای آن‌ها را در می‌آوردم. بعد از اجرا هم به خودم نمره می‌دادم و به جای حاضران در سالن خودم را تشویق می‌کردم.

● من کجا و بازیگری کجا؟

استعداد محمدرضا در دوران دانشجویی شکوفایی می‌یافت. جایی که او با رفقای یک گروه تئاتر تشکیل می‌دهند و در جشنواره‌های دانشجویی مانند ریاتیک و زعفران و... اجرای برنامه دارند. حضور در گروه تئاتر دانشجویی عزم او را برای ورود به دنیای بازیگری جزم و در مدرسه بازیگری هادی وکیلی ثبت نام می‌کند: همیشه جرقه‌هایی هست که مسیر زندگی آدم را متفاوت می‌کند. در بیست و سه سالگی بود که به دنیای بزرگ بازیگری پا گذاشتم. اصلا بگذارید ماجرا را از کمی قبل‌تر برایتان بگویم. چند ماه قبل ترش برادر بزرگم وقتی از علاقه من به بازیگری مطلع شد، به من گفت: بیا برویم تست بازیگری بده. اول با خودم گفتیم من کجا و بازیگری کجا؟ تا آن روز به این موضوع حتی فکر هم نکرده بودم. خنده‌ام گرفته بود، اما بدم نیامد که شانس را امتحان کنم. این شد که به

● آغاز تئاتر با «ملاقات بانوی سالخورده»

این هنرمند مشهدی بعد از پشت سر گذاشتن دوره‌های بازیگری، سختی‌های غربت را به جان می‌خورد و سال ۱۴۰۰ عازم تهران می‌شود تا در چندین تست بازیگری و دوره‌های آموزش تئاتر شرکت کند. به قول خودش نه پول داشت، نه پارتی و نه روی زیاد. نه حتی یک روزمه درست و حسابی که نظر کارگردان‌ها را جلب کند. برای همین تا دلتان بخواهد جواب «نه» شنید. اما او قصد دست کشیدن از آرزوهایش را نداشت و سرانجام نادر نادرپور برای تئاتر «ملاقات با بانوی سالخورده» و «ترانه‌های پروانه» به او اعتماد کرد. محمدرضا با بازی در این دو نمایش که در آن درخشان هم ظاهر می‌شود، همکاری با سایر کارگردان‌های معروف دیگر تئاتر را هم تجربه می‌کند که مژگان معقولی از جمله آن‌هاست.

● آغاز بازیگری از «روزی روزگاری آبادی»

وقتی خدا بخواهد همه چیز جفت و جور می‌شود. محمدرضا این را می‌گوید و ادامه می‌دهد: چند نفر از کارگردان‌های معروف مثل حسین سهیلی زاده برای تماشای تئاتر «ملاقات با بانوی سالخورده» آمده بودند. بازی من نظر استاد سهیلی زاده را جلب کرد. چند روز بعدش دستیارش با من تماس گرفت و گفت: برای یک نقش کوتاه در سریال «روزی روزگاری آبادی» انتخاب شده‌ای. به دفتر بیات با هم صحبت کنیم. واقعا دست و پایم را گم کرده بودم. یادم آمد از یک سال پیش از بس آدم‌های جو رو را جو روی تویم زده بودند، بی خیال بازیگری شده بودم و می‌خواستم به مشهد برگردم. به دفتر آقای سهیلی زاده رفتم. همانند بقیه کارگردان‌های قبلی پرسید، آیا روزمه داری؟ جواب دادم: نه،





یک خاطره دلپذیر، یادگار زندگی مشترک مرضیه عظیمی و همسر شهیدش است

خوابی که با ازدواج تعبیر شد

صندوق
خاطرات

● واکنش شهید به خواب مرضیه خانم

عظیمی، شهروند ساکن محله سرافرازان بایبان اینکه آن زمان مجرد بودم و اصلاً نمی دانستم قرار است چه اتفاقی بیفتد. اضافه می کند: چون پدرم احترام زیادی برای سادات قائل بود. نمی توانستم از این خواب ساده بگذرم. مخصوصاً آن زمان این مسائل برای خانواده ها اهمیت زیادی داشت و پدرم هم خیلی به این موضوع اعتقاد داشت.

روزها می گذرد و مرضیه خانم ازدواج می کند و روزی می رسد که خواب را برای همسرش تعریف می کند: بعد از ازدواج یک روز آن خواب را برای شهید تعریف کردم. گفتم قبل از اینکه ازدواج کنیم، چنین خوابی دیده بودم و خانواده ام هم آن را این طور تعبیر کرده بودند که شاید قسمت من ازدواج با یک سید باشد.

یادم می آید خوشحال شد که من چنین رؤیایی دیدم. مرضیه عظیمی حالاً در حالی که نزدیک به چهل سال از شهادت علی آقامی گذرد و به تنهایی از نوه شان مراقبت می کند. این خواب را به عنوان یکی از خاطرات متفاوت ازدواجش با شهید موسوی در ذهن نگه داشته است؛ خوابی که شاید در همان روزها تنها یک اتفاق ساده به نظر می رسید. اما بعدها برای او رنگ دیگری گرفت.

روی سرش انداخته و دو طرف شال هم آویزان بود. صبح که بیدار شدم، خواب را برای پدرم تعریف کردم. مرضیه کم سن و سال، وقتی از خواب بیدار می شود، بدون توجه به غریبه هایی که در خانه شان حضور داشتند، این خواب را برای پدرش تعریف می کند. او می گوید: پدرم خیلی مقید و مذهبی بود. آن روز که خواب دیدم، در خانه مان مراسم دعای ندبه داشتیم. خاطرم هست خانم نابینایی بود که خیلی به خانه مان رفت و آمد داشت و با اینکه دعا تمام شده بود، هنوز نشسته بود. در حضور همان خانم، خوابم را برای پدرم تعریف کردم. گفتم امروز صبح بعد از اینکه نماز صبحم را خواندم، خواب یک آقای سید را دیدم. هنوز پدرم جوابی نداده بود که خانم نابینا گفت: تو قسمت سید هستی.



شاهیان | عمر زندگی مشترک مرضیه و علی گرچه به یک سال هم نرسید، معنایی برایشان پیدا کرد که هنوز هم جای صحبت دارد. مرضیه خانم در سال ۱۳۶۶، وقتی ازدواج کرد، سن و سال زیادی نداشت. عکس و یادگاری زیادی هم از آن سال ها ندارد. جز یک قاب عکس از علی آقای شهید که او را همیشه به یاد خوابش می اندازد. شانزدهم مهر، سالگرد شهادت علی موسوی کردیانی در منطقه سومار است و همسر شهید بایبان خاطره ای، یادآور اگرامی می دارد.

● همسرت، سادات است

مرضیه عظیمی، متولد سال ۱۳۴۸ است. به گفته خودش، در شرایطی که رسم و سبک زندگی نسل های گذشته متفاوت بود، در پانزده سالگی به عقد علی آقامی آید و سه سال بعد که ازدواج می کنند، همسرش شهید علی موسوی راهی سربازی می شود. اما هفت هشت روز بعد از پایان دوره آموزشی علی آقا، عنوان «همسر شهید» کنار اسم مرضیه کم سن و سال می نشیند و زندگی مشترکشان خیلی زود به پایان می رسد. با این حال، یک خواب، همیشه مرضیه خانم را به یاد شهید می اندازد. مرضیه خانم عظیمی تعریف می کند: مدت زندگی ما خیلی کوتاه بود. شاید پنج یا شش ماه. اما در زمان مجردی، یک شب خواب دیدم یک آقای سید آمده و جلوی در خانه ما ایستاده است. شالش را مثل همان شکل و شمایل که از سیدها در ذهن داشتیم،

نوجوان ۱۴ ساله محله فرهنگیان با کمک معلمش استعدادش را در اجرا جدی گرفت

موفقیت پشت میکروفون رادیو



به اداره آموزش و پرورش معرفی شدم. من الان، مدرک مجری گری پیشگازان ناحیه ۷ مشهد را دارم.



شاهیان | برای خیلی از ما، یک معلم در مرحله ای از زندگی، ناجی بوده است. یعنی پیش از آنکه استعداد یا توانایی مان را خودمان بشناسیم، از بسوی او دیده شده ایم و در مسیر درست قرار گرفته ایم. برای الناز صفری هم موفقیت های بیشتر در کنار درس، از همین جا آغاز شد: معلمش در کلاس چهارم ابتدایی متوجه شد این دانش آموز، بهتر از هم سن و سال هایش صحبت می کند. با احترام ارتباط می گیرد و حتی شعرهای کتاب درسی را با ریتم و لحن متفاوتی می خواند. پیشنهاد خانم کاتب باعث شد نوجوان پرتلاش محله فرهنگیان حالاً در چهارده سالگی در کنار درس خواندن، تجربه های خوبی در گویندگی داشته باشد.

● چطور شد در کلاس های فن بیان شرکت کردی؟

معلمم، خانم ناهید کاتب با مادرم صحبت کرده و گفته بودند که من با اینکه سنم کم است، خیلی خوب صحبت می کنم. بعد پیشنهاد کردند در کلاس های فن بیان شرکت کنم.

● خودت هم علاقه داشتی؟

من کلاس چهارم بودم و هنوز خیلی با این موضوع آشنا نبودم. بیشتر هیجان و کنجکاوی داشتم؛ اما وقتی وارد کلاس شدم، کم کم علاقه مند شدم. دوره های آموزشی فن بیان، تابستان ها در مدرسه برگزار می شد. دو سال پشت سرهم، در این کلاس ها شرکت کردم و بعد از طرف مدرسه

موضوعاتی که می خواستند مثل کتاب و کتاب خوانی، صدا را سال می کردم و به صورت آیتیم و میان برنامه در برنامه رادیویی «آببات چوبی» پخش می شد. در رادیو جوان هم تلفنی، اجراهایی از من پخش شده است. وقتی اولین بار از رادیو به من زنگ زدند، خیلی خوشحال شدم؛ چون اولین موفقیتیم بود.

● در مسابقات هم شرکت داشته ای؟

با راهنمایی خانم کاتب سال گذشته در مسابقات شرکت کردم و توانستم در چهل و چهارمین مسابقات فرهنگی و هنری دانش آموزان استان در رشته «ویدئوگست» رتبه اول مشترک رابه دست آورم. برای این مسابقه باید به یک مکان تاریخی می رفتیم. فیلم می گرفتیم و بعد صدای خودمان را روی فیلم می گذاشتیم و آن مکان را معرفی می کردیم. من آرامگاه فردوسی را انتخاب کردم.

● چرا آرامگاه فردوسی؟

چون فضای بزرگی دارد و برای مسافرانی که از شهرهای دیگر می آیند، جذاب است. خود آرامگاه فردوسی و بخش های مختلف آن دیدنی است و به نظرم ظرفیت خوبی برای معرفی دارد.

● امسال کلاس هشتم می روی، اوضاع درست چطور است؟

مدرسه نخبگان ناصری درس می خوانم و آخرین معدل من ۱۹٫۶۴ است.

● در آینده می خواهی این مسیر را ادامه بدهی؟

سعی می کنم در کنار هر رشته ای که در آینده انتخاب می کنم، هنر را هم ادامه بدهم. دوست دارم اگر امکانش باشد، یک بار در یک فیلم، دوبله کار کنم.

● تجربه اجرا هم داشته ای؟

دکلمه، نمایش و اجرا داشته ام و با استاد های مختلف هم کار کرده ام. آقای امیر عرب مجری کودک با نام هنری (عمو امیر)، چند بار در کلاس های فن بیان از من و دوستانم مصاحبه گرفته اند.

● منظورت از مصاحبه چیست

و آیا تجربه رادیویی هم داشته ای؟ موضوع های مختلفی مطرح می شد و ما جلوی دوربین درباره آن ها صحبت می کردیم. به غیر از آن، برایشان در

با همت اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۱۰ و پیگیری‌های چندباره شهرآرامحله، معبر دکتر حسابی شمالی ۳۳ آسفالت شد

خلاص شدن از رانندگی زیگزاگی

بازخورد



ریاحی اواسط شهریور سال گذشته بود که اهالی خیابان دکتر حسابی ۳۳ با شهرآرامحله تماس گرفتند و از آسفالت نامناسب معبر محله زندگی‌شان گلایه کردند. آن‌ها می‌گفتند از بس چاله‌های کوچه‌شان زیاد است، مجبور هستند به صورت زیگزاگ رانندگی کنند تا جلوبندی ماشین‌شان از خرابی حفظ شود. بعد از گفت‌وگو با اهالی و بازدید میدانی، موضوع را با رئیس اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۱۰ در میان گذاشتیم و در شهرآرامحله دوم مهر سال گذشته منتشر کردیم. مسعود کتبداری بعد از بازدید به اهالی این معبر وعده داد که تا پایان سال ۱۴۰۴

به همت معاونت فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۱۰ و پیگیری شهرآرامحله آسفالت معبر دکتر حسابی شمالی ۲۹ انجام شد

کوچه یک‌دست بعد از ۲۰ سال!

بازخورد



شهرداری منطقه ۱۰ در میان گذاشتیم. سعید میرسعیدی پس از بررسی میدانی محل، اعلام کرد که برخی از معابر دکتر حسابی شمالی به زودی آسفالت می‌شوند و سعی می‌کنیم تا این معبر هم در فهرست روکش آسفالت قرار گیرد. وعده میرسعیدی در حد حرف نماند، حالا بعد از گذشت سه هفته معبر دکتر حسابی شمالی ۲۹ آسفالت شده است. غلامی در تماس مجدد با شهرآرامحله، ضمن تشکر از اقدام سریع شهرداری و پیگیری شهرآرامحله، گفت: از این به بعد از آسفالت یک‌دست کوچه لذت می‌بریم ولی ای کاش شهرداری بر روی آسفالت معابر و ناهمواری‌های آن نظارت بیشتری داشته باشد تا اوضاع کوچه‌ها این قدر وخیم نشود.

رضاربیاحی‌اعلی غلامی، یکی از مخاطبان کانال شهرآرامحله، با ارسال تصاویری، از وضعیت نامناسب آسفالت معبر دکتر حسابی شمالی ۲۹ گلایه کرد و گفت: سال‌هاست به آسفالت کوچه مادست نزنده‌اند! از بیست سال پیش شرکت‌های خدمات رسان مانند آب و فاضلاب، مخابرات و گاز تا توانسته‌اند کوچه را کهنه کاری کرده‌اند و بعد هم بایک آسفالت سرسری، موضوع را از سر خودشان باز کرده‌اند. الان کوچه ما پر از چاله و کنده کاری‌هایی است که در طول سال هانشست کرده و حتی راه رفتن هم روی آن مشکل است! لطفاً سری هم به این محله بزنید و اوضاع را از نزدیک ببینید.

به دنبال این پیام مردمی موضوع را با معاون فنی و اجرایی

در نشست شهریورماه شورای اجتماعی محله آب و برق مطرح شد

عزم اعضا برای حمایت تحصیلی

عیدگاه



مشکلات مدارس محله، بر استفاده از ظرفیت‌های موجود جهت حمایت از دانش‌آموزان کم‌برخوردار و اجرای پویش «مشهد مهربان» برای شناسایی کودکان بازمانده از تحصیل، پیشنهاد‌های لازم را ارائه کردند. همچنین در راستای تحقق جوانی جمعیت، راهکارهای عملیاتی برای حمایت از خانواده‌های محله و تقویت فرزندآوری مورد بررسی قرار گرفت. در بخش پایانی این نشست نیز، نماینده ورزش محله جهت عضویت در شورای اجتماعی معرفی شد تا با بهره‌گیری از ظرفیت‌های ورزشی، گام‌های مؤثرتری در جهت نشاط و پویایی محله آب و برق برداشته شود.

رضاربیاحی‌ان نشست شورای اجتماعی محله آب و برق با میزبانی مؤسسه تفکر آبی و با هدف بررسی عملکرد نیم‌سال نخست و ترسیم نقشه راه برای ماه‌های پیش‌رو برگزار شد. در این جلسه، اعضای شورا ضمن احصای مصوبات اجرا شده و در دست اقدام، بر اولویت بندی مطالبات عمرانی از جمله وضعیت آسفالت معابر و پیاده‌روها و همچنین بررسی چالش‌های امنیتی و انتظامی محله تأکید کردند.

با توجه به تقارن این نشست با ایام بازگشایی مدارس، بخش مهمی از گفت‌وگوها به مسائل آموزشی اختصاص یافت. اعضا ضمن برنامه‌ریزی برای حل